

تاریخ حکومت و حکمرانی در آئینه شعر فارسی (با تکیه بر اشعار فردوسی، مولوی، سعدی و حافظ)

علی محمد جهانی^۱

علی عشقی سردهی^۲

ابوالقاسم امیراحمدی^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۱۴

چکیده

اشعار شاعران بزرگ آئینه روزگار خویش است و در این بین به سبب نزدیکی شاعران با حاکمان و از طرفی دغدغه مردمی داشتن واز بطن مردم برخاستن باعث شده است که رفتار حاکمان و نوع حکومت آنان به روشنی در آثار شاعران بزرگ این سرزمین تجلی پیدا کند. حاکمان تأثیر بسزایی در اصلاح یا فساد جامعه و در پی آن سبک زندگی دارند، حکومت طاغوت عامل فساد سبک زندگی است و برای اصلاح جامعه باید به اصلاح حکومت پرداخت. رعیت در تاریخ حکومت گذشته ایران، حکم گله و حاکم و پادشاه نقش چوپان را داشته است که این امر در احادیث بزرگان نیز کاملاً مشهود است. نکته پراهمیت دیگر قدرت و قوت یک حکومت از پشتیبانی مردمی آن حاصل می شود و حاکم در واقع امانت دار این ودیعه ارزشمند پشتیبانی مردم است که باید قدردانش باشد. در این مقاله سعی شده است از روش کتابخانه ای و با استفاده از آثار و اسناد و مدارک با اولویت آثار شعرای مورد بحث (فردوسی، مولوی، سعدی و حافظ) و همچنین آثار صاحب نظران برجسته ای که به این استوانه های ادب پارسی پرداخته اند، مصداقهای روشن از تاریخ حکومت و حکمرانی شناسایی و دیدگاههای مختلف محققان مورد مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار گیرد. نتایج حاصل از این تحقیق نشان داد که طی دوران تاریخ بیش از هزار ساله شعر فارسی، هر کدام از شعرای بزرگ به شیوه خود در اصلاح امور جامعه و تأثیر در حکمرانی مثبت حاکمان نقش داشته اند بطوریکه در پاره ای از موارد، مسیر تاریخ را تغییر داده اند.

کلیدواژه ها: حکومت، حکمرانی، سبک زندگی، شاعران فارسی

^۱ دانشجوی دکتری، گروه ادبیات فارسی، واحد سبزوار، دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران. (Armaghan.kh.sh@gmail.com)

^۲ استادیار، گروه ادبیات فارسی، واحد سبزوار، دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران. (نویسنده مسئول) (eshgi.sardehi@vatanmil.ir)

^۳ استادیار، گروه ادبیات فارسی، واحد سبزوار، دانشگاه آزاد اسلامی، سبزوار، ایران. (amirahmadi.abolghasem1400@yahoo.com)

مقدمه

ادبیات آئینه تمام نمای هر جامعه ای است و بخصوص ادبیات فارسی با داشتن چهره های ماندگار در تاریخ ملل کم نظیر است و مورد تحسین اکثر محققان هنرشناس قرار گرفته است. آنچه مسلم است، تاثیر و کارکرد ادبیات نیز بر کسی پوشیده نیست که اصیل ترین اسناد تاریخی هر کشوری را ادبیات می دانند. گروهی اعتقاد دارند که بسیاری از تحولات بزرگ سیاسی و تاریخی و اجتماعی در پی تحولات ادبی رخ داده است. «تأثیر ادبیات در روحیه و اخلاق و اوضاع زندگانی بشر، و در تحولات تاریخی که در مجامع بشری رخ داده، اگر بیشتر از تأثیر عقل و استدلال نباشد، کمتر نیست. گاه اتفاق می افتد که یک شعر یا یک ضرب المثل که فقط ارزش شعری و ادبی دارد، یک پایه روحیه ملتی را تشکیل می دهد. به شهادت تاریخ، غالب تحولات و انقلاب های علمی و فلسفی و صنعتی که در دنیا پدید آمد؛ به دنبال انقلاب های ادبی بود، در تمدن جدید اروپا تأثیر وجود شعرا و نویسندگان بزرگ کشورهای اروپایی کمتر از تأثیر وجود علماء طبیعی و ریاضی و فلاسفه و مخترعین و مکتشفین نبوده است» (تاجدینی، ۱۳۹۰: ۶۱۸).

در واقع این آثار، اسناد معتبری هستند که فراموش شده اند. در نظر نقادان بزرگ در جامعه شناسی ادبیات «آثار هنری از این که متعلق به دورانی هستند، سند به حساب می آیند». از نظر آنان «ادبیات، در واقع نه بازتاب فرایند اجتماعی، بلکه خلاصه و چکیده تاریخ است» (گلدمن، ۱۳۷۶، ۲۴۹).

ایران به عنوان یک کشور باستانی و قدیمی به سبب موقعیت استراتژیک خود همواره مورد طمع و تاخت و تاز بیگانگان قرار گرفته است. «ما ملت کهنسالی هستیم که ریشه در اعماق تاریخ داریم و از این روی باری گران بر دوش می کشیم و همین گرانباری به اضافه زیستن بر سر چهار راه تمدنها که زمینه را برای تاخت و تازهای مکرر فراهم می آورد، سبب شده است تا به مرور خصایل چند گانه در ما شکل بگیرد» (یزدانپرست، ۱۳۹۶: ۲۰).

«درخشان ترین دوران فرهنگ ایران در فاصله حیات این دو مرد بوده است. از فردوسی تا حافظ را میتوان دوران طلائی فرهنگ ایران دانست. هر چه قبل از فردوسی بوده، فقط به عنوان دیباچه ای بر دوران بعد از فردوسی تا حافظ می تواند مطرح باشد؛ و هر چه بعد از حافظ تا نیمه پیدا شد، فقط بصورت موخره ای بر آن دوران طلائی می تواند بحساب آید» (براهنی، ۱۳۶۳: ۳۹).

در این دوره تقریباً چهارصد ساله حوادث بسیار تلخی در ایران روی داد که روی کار آمدن حکومت غیر ایرانی توسط غزنویان در اواخر قرن چهارم و حمله مغول در اوایل قرن هفتم از جمله آنهاست. البته وزرای با کفایت ایرانی در این مدت نبض کار را در دست داشتند و اگر توفیقی حاصل

شده است مرهون تلاش و ایران دوستی آنان می باشد. «فردوسی مانند هر هنرمند خلاق و واقع گرا، با اینکه فرزند برومند زمان خویش و پروده خرده فرهنگ و محیط اجتماعی خویش است، ولی از پایگاه و موقعیت خود فراتر می رود و با دیدگاه آینده نگر، با چیره دستی، نقبی از حال به آینده می زند و از لحاظ تاریخی و فرهنگی فراتر از زمان و مکان و موقعیت اقتصادی - اجتماعی خود، هنر را در خدمت تکامل جامعه و بهروزی بشر در مفهوم گسترده آن قرار میدهد» (ترابی، ۱۳۷۹: ۸۹).

در طی دوران ۲۰۰ ساله قرن هفتم و هشتم سه شاعر بزرگ ایران (مولوی، سعدی و حافظ) هر کدام به شیوه خود در اصلاح امور نقش داشته اند. «حافظ یکی از بزرگترین منتقدان فکر و فرهنگ و منتقدان اجتماعی ماست. آنها در زمان و زمانه ای که مفهوم، و حتی تعبیر انتقاد اجتماعی باب نبوده است. پیش از حافظ یک مصلح و منتقد بزرگ اجتماعی و نقاد فکر و فرهنگ داریم و آن امام محمد غزالی است که حافظ رموز کیمیای سعادت را، که البته به پیچیدگی رموز کیمیگری نیست، از او فرا گرفته است» (خرمشاهی، ۱۳۷۸: ۱۷۵).

در مورد مولوی هم بعد از آن مهاجرت اجباری که به اتفاق خانواده گرفت و ایران را از دوران نوجوانی ترک کرد، به این حقیقت می رسیم که؛ «مطالعه زندگی و شعر مولانا نشان می دهد که وی کمترین ارتباطی با دستگاههای سیاسی و حکومتی نداشته و درست به همین دلیل، در شعر او از ستایش هیچ شاه و امیری اثری نمی یابیم» (محمد پارس نسب، ۱۳۹۲: ۱۴۲).

سعدی نیز کارنامه اش حتی در مدحیات نشان از آزادی و آزاد اندیشی او دارد. «در بین سخنوران بزرگ ایران زمین، کمتر کسی را می توان یافت که همانند شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی، بی محابا، به نکوهش و انتقاد از خودکامگی و ستم ورزی پرداخته و بی پروا، حکمرانان و ارباب زر و زور را به رعایت انصاف و عدالت و تفقد احوال عامه مردم و تلاش در جهت تامین معاش و آسایش و رفع گرفتاری ها و دشواری های آنها دعوت و تشویق کرده و حتی به انجام امور مذکور موظف و مکلف دانسته باشد» (کتابی، ۱۳۹۶: ۱۴۶). آنچه که مسلم است رفتار حاکمان بیشترین تاثیر در اوضاع اجتماعی دارد و این امر در شعر به روشنی آشکار است: (کافی، ۱۳۹۴: ۶۰): «در ادبیات فارسی و براساس قشر بندی و نظام جامعه پادشاهی، مردم و ملت به «گله» و «رعیت» و پادشاه به «شبان» و «راعی» تشبیه می شود. در اندرنامه ها و مدیحه ها از پادشاه رعیت پرور فراوان سخن رفته که مانند شبان راعی دلسوز از گله نگهبانی می کند (یا بایستی نگهبانی کند)». (روح الامینی، ۱۳۷۹: ۱۹۲-۱۹۱).

حلال باد خراجش که مزد «چوپانی» است

شهی که پاس «رعیت» نگاه می دارد

وگر نه «راعی» خلقت، زهرِ مارش باد که هر چه می خورد او جزیت مسلمانی است

O

O

(سعدی ، ۱۳۸۷ : ۷۲۵).

علی دشتی در قلمرو سعدی می گوید: « این اصل که قوت و قدرت از ملت ناشی می شود و حکومت جز امانت دار این ودیعه ، یا هیأت عاملهٔ اجتماع چیزی نیست، در قرن هجدهم میلادی قوت گرفت و انقلاب کبیر فرانسه آن را مقرر داشت » (دشتی ، ۱۳۹۰ : ۲۴۹). استاد شفیعی کدکنی هم به نشانه های حکومت استبدادی در ایران می پردازد و می گوید: «ایران «فَرهٔ ایزدی» و تصمیم گیری یک تن بجای همگان؛ که بعدها در تمدن اسلامی نیز «پیرو مُراد و مرشد و دیگر قضایا» تجلیات متنوع همان نظام استبدادی است » (شفیعی کدکنی ، ۱۳۷۲ : ۵۵).

آشوری در «دانشنامه‌ی سیاست»، «هر امری را که مربوط به دولت، مدیریت و تعیین شکل و مقاصد و چگونگی فعالیت دولت باشد از مقوله‌های امور سیاسی می‌داند» (۱۳۶۶ : ۲۱۲). در گذشته شاه پرستی نماد وطن پرستی و میهن دوستی و از وظایف رعیت به شمار میرفت: «در ایران قدیم تا تسلط عرب پادشاهان نمایندهٔ استقلال مملکت بودند. چه پادشاهی بشاهزادگان اختصاص داشت و ایرانیان جز از نسل شهر یاران کسی را به شاهی نمی پذیرفتند. ... استقلال و عظمت و سرافرازی ایران و چیرگی آن را بر دشمنان خویش بسته به تخت شاهی از نسل شاهان قدیم می دانستند و بدین سبب شاه پرستی که مفهوم آن با وطن پرستی امروز یکیست آئین ایشان بود» (فلسفی، ۱۳۱۳ : ۴۱۶ - ۴۱۵).

اهداف و روش تحقیق:

تا کنون تحقیقات جامع و بایسته ای با توجه به اهمیت موضوع در این امر بسیار خظیر صورت نگرفته است ؛ پایان نامهٔ آیین حکمرانی در شعر فارسی تا قرن هشتم از آقای نادر میکائیلی در سال ۱۳۹۲ در دانشگاه شهید مدنی آذربایجان ؛ مقالهٔ شاهنامه فردوسی بازتاب گویایی از روزگار سامانیان از دکتر جواد هروی در پژوهشنامهٔ تاریخ شمارهٔ ۴ در ۱۳۸۵ ؛ حکومت و اوصاف حاکمان در مثنوی از احمد خاتمی در پژوهشهای ادبی در شمارهٔ ۲۴ در سال ۱۳۸۸ ؛ جامعه شناسی حکومت و حاکمان در مثنوی از تورج عقدایی در مجلهٔ ادیان و عرفان در شمارهٔ ۲۴ سال ۱۳۸۹ ؛ مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی ، نصرت الله رستگار در مجلهٔ آیین میراث در شمارهٔ ۲۹ سال ۱۳۸۴ ؛ کشورداری از دید سعدی ، محمد محتشم و شهلا آموزگار در مجلهٔ مطالعات ایرانی در شمارهٔ ۲۶ سال ۱۳۹۳ و البته تحقیقاتی هم در امر ارتباط ادبیات و تاریخ مثل ؛ پیوند ادبیات و تاریخ در ایران ، مهدی احمدی اختیار و عبدالرضا نقدی در تاریخنامهٔ خوارزمی شمارهٔ ۴ در سال ۱۳۹۴ از دیگر پژوهشهای مرتبط

است اما در هیچکدام تا کنون به صورت یک جا به چهار شاعر بلندآوازه این سرزمین (فردوسی ، مولوی ، سعدی و حافظ) پرداخته نشده است . در تهیه این مقاله سعی شده است با رجوع به آثار این بزرگان از نقش حاکم و حکمرانی با شواهد شعری سخن به میان آید . البته همانطوریکه پیش بینی می شد به خاطر بزرگ اندیشی و عزت نفسی که این استوانه های ادب فارسی داشتند ؛ در مواجهه با حاکمان در عین صراحت با صداقت خاصی سخن به میان آمده است که می تواند ، چراغی برای راه آیندگان باشد . نکته دیگر، تاریخ چهارصد ساله شعر فارسی از فردوسی تا حافظ در ایران دستخوش اتفاقات بسیار فراوانی است و به یقین زبان حکمی فردوسی تا حافظ کاملاً متفاوت شده است ؛ اما هدف که آگاهی جامعه و اصلاح حاکمان است ، تغییری نکرده است .

روش تحقیق

روش پژوهش به صورت کتابخانه ای و استفاده از منابع و اسناد بوده است. ابتدا آثار شاعران از نسخه های معتبر انتخاب شدند . محققان برجسته ای که در مورد این چهار شاعر (فردوسی ،مولوی ، سعدی و حافظ) تحقیق کرده بودند شناسایی و آثار آنها اعم از کتاب و مقاله و سخنرانی مورد مطالعه و بررسی قرار گرفت .با استفاده از آثار جامعه شناسان و بویژه کسانی که در حوزه اجتماعیات در ادبیات کار کرده بودند ، مصداق های حکمرانی شناسایی شد و کسانی که در مورد این مصداق ها آثاری را به یادگار گذاشته بودند مطالعه و بررسی شد و با مطالعه آثار شاعران مصداق های مربوط به حاکمیت دسته بندی و به صورت جداگانه مورد بررسی قرار گرفت. بیش از ۱۰۰ مقاله در این مدت مورد مطالعه قرار گرفت . یکی از ویژگی های این پژوهش انتخاب زبده ترین محققان در هر زمینه بوده است و در واقع از آثار فردوسی شناسان بنام ،مولوی شناسان و سعدی شناسان و حافظ پژوهان برجسته بهره های فراوان برده شده است و با مطالعه این مختصر میتوان ادعا کرد که به نظر افراد برجسته به اجمال دست یافته ایم.

یافته ها

حکومت و حکمران در نگاه فردوسی:

اظهار نظر چند تن از بزرگان و محققان به نام جهان ، عظمت فردوسی و شاهکار هنری او را به درستی نشان می دهد : «رُئان» محقق و دانشمند بزرگ، شاهنامه را «سند بزرگ نبوغ و قدرت خلاقه نژاد آریایی» می نامد. «نلدکه» می گوید: «این حماسه ملی چنان با عظمت است که هیچ ملتی در روی زمین نظیر آن را ندارد»، «آمبر» ادیب و مورخ مشهور، فردوسی را یکی از بزرگترین شعرای عالم بشریت نامید و شاهنامه را از همه حماسه های بزرگ جهان مثل «ایلیاد» و «اودیسه» و حماسه های معروف هندی و «نیبلونگن» آلمان برتر شمرد «خالقی ، ۱۳۸۱ : ۲۰). یان ریپکا هم می گوید:

«شاهنامه بهتر از همه مآخذهای تازی و جز آنها از روزگار اجتماعی و زندگانی مردمان روزگار ساسانی پرده برداشته و چندین ریزه کاری تاریخی را نیز روشن می کند» (ریپکا، ۱۳۸۳: ۲۹۸).

محققان و شاهنامه پژوهان وطنی نیز نگاه بسیار افتخارآمیزی را نسبت به شاهنامه و فردوسی دارند و حق هم همین است: «فردوسی منادی عزت و شرف ملت ایران و شاهنامه معتبرترین و موثقتترین سند هویت تاریخی و ملی ایران است» (مرتضوی، ۱۳۶۹: نه). «شاهنامه از معدود کتاب ها و مهمترین آن ها در باب ایران باستان است. از این دریچه ارزشمند می توان اطلاعات ذی قیمتی در باب سیاست، فلسفه، ادیان، رسوم، اخلاق... در ایران باستان گرد آورد» (شمیسا، ۱۳۹۶: ۴۶).

با خواندن شاهنامه به گذشته خود افتخار می کنیم و به آینده امیدوار می شویم و تلاش می کنیم از زمان حال خود لذت ببریم. «از طریق شاهنامه پدران خود را باز می شناسیم که اهل خرد و داد و شادی و مردانگی و آبادانی بودند و از این راه می توانیم لحظه ای احساس کنیم که شاید ما هم خود چنین ایم اما در حال حاضر روحیه خود را از دست داده ایم ولی بعید نیست با الگو پذیری از آنان در آینده تجدید حیات کنیم» (شمیسا، ۱۳۹۶: ۲۹۲).

امروز به شاهنامه به عنوان یک گنج از تاریخ نیاکان می نگرند و شاهد ادعای بزرگی و شکوه ایران و ایرانی است. «شاهنامه نه فقط بزرگترین و پرمایه ترین دفتر شعری ست که از عهد روزگار سامانیان و غزنویان بازمانده است بلکه در واقع بهترین ارزش و عظمت زبان فارسی و روشن ترین گواه شکوه و رونق فرهنگ و تمدن ایران کهن است خزانه لغت و گنجینه فصاحت زبان فارسی است» (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۲۴). شاهنامه تصویری است از جامعه ایرانی در جزیی ترین ویژگی های حیاتی مردم آن (صیفوری، توفیقیان فر، ۱۳۹۲: ۲۱۹). «با اینکه «ملت نامه» نیست و به اصطلاح خود شاعر «نامه شاهوار» است، در عین حال با عامه مردم از راه، ادب و هنر و فرهنگ مردمی در ارتباطی تنگاتنگ است» (ترابی، ۱۳۷۹: ۸).

خالق شاهنامه چنان هنرمندانه از عهده پردازش تاریخ اساطیری برآمده است که برای ما به عنوان یک واقعیت قابل ستایش درآمده است. «این روزگار پر از شگفتی، درپوش دراز خود کارها و حقایق را از دایره فهم و دانش ما بیرون میبرد و لذا ما حق نداریم که این افسانه هائی که پدران ما سینه به سینه نقل کرده اند تا به ما رسیده، سراپا افسانه و دروغ بدانیم، فردوسی در سراسر شاهنامه به آنچه میگوید اعتقاد کامل دارد و این اعتقاد را عیناً به خواننده القا می کند» (خالقی، ۱۳۸۱: ۱۰۱).

در تاریخ پادشاهی محمود غزنوی هم می خوانیم: «محمود [غزنوی] پس از آنکه امارات وی از طرف خلیفه بغداد به رسمیت شناخته شد، خود را سلطان نامید، کلیه فتودالها و متنفذین محلی را

سرکوب نمود و توانست، سیستان، خانیان، ترکستان، امرای خوارزم و جرجانیه را محکوم خویش گرداند و سپس تجاوزات یا غزوات تاریخی خود را به هندوستان آغاز نمود» (نوذری، ۱۳۷۶: ۱۲۶).

شکل گیری طبقات اجتماعی در شاهنامه از زمان جمشید شکل گرفته است: «بخش بندی جامعه به گروه های گوناگون و پدید آمدن لایگان اجتماعی با جمشید آغاز گرفته است و از آن پس یکی از هنجارهای پایدار و ناگزیر در جامعه ایرانی شده است» (کزازی، ۱۳۸۴ ج ۱: ۲۶۴).

کیومرث به عنوان اولین انسان و نخستین کسی است که در شاهنامه رسم فرمانروایی را بنیاد نهاد و به مدت ۳۰ سال با شکوه فرمانروایی کرد.

کیومرث شد بر جهان کدخدای
نخستین به کوه اندرون ساخت جای

سر بخت و تختش بر آمد به کوه
پلنگینه پوشید خود با گروه

(فردوسی، ۱۳۹۰: ۱۱).

جمشید بعد از به قدرت رسیدن، مثل خیلی از حاکمان از جایگاه قدرت، طبقات مختلف جامعه را گرد آورد و ضمن بر شمردن توانمندی های خود از آنها خواست که از حکمرانی او فرمانبرداری کنند و او را پرستش کنند:

گرانمایگان را ز لشکر بخواند
چه مایه سخن پیش ایشان براند

(فردوسی، ۱۳۹۰: ۲۱).

آنچه که در شاهنامه به عنوان ملاک حکومت و پادشاهی مورد توجه قرار گرفته است؛ جدای از نژاده بودن، داشتن صفات و سجایای اخلاقی، عدل و داد، نیکی و پرهیز از بدی است:

ز کردار بد بر تنش بد رسید
مجو ای پسر بند بد را کلید

چو جوئی بدانی که از کار
بفرجام بر بدکنش بد رسد

سپهبد که با فرّ یزدان بود همه خشم او بند و زندان بود

چو خونریز گردد بماند نژند مکافات یابد ز چرخ بلند

چنین گفت موبد بیهرام تیز که خون سر بیگناهان مریز

چو خواهی که تاج تو ماند بجای مبادی جز آهسته و پاک‌رای

نگه کن که خود تاج با سر چه گفت که با مغزت ای سر خرد باد جفت

(فردوسی، ۱۳۹۰: ۸۲۷)

طهمورث دیو بند از پدرش هوشنگ بعد از نشستن بر تخت خطاب به بزرگان گفت :

جهان از بدیها بشویم به رای پس آنکه کنم در گهی گرد پای

ز هر جای کوتاه کنم دست دیو که من بود خوامم جهان را خدیو

هر آن چیز کاندز جهان سودمند کنم آشکارا گشایم ز بند

(فردوسی، ۱۳۹۰: ۱۷).

جمشید نیز بعد از پدرش طهمورث از کوتاه کردن دست افراد بد، سخن می گوید :

بدان راز بد دست کوتاه کنم

روان را سوی روشنی ره کنم

(فردوسی ، ۱۳۹۰ : ۱۹) .

وزان پس فریدون به گرد جهان

بگردید و دید آشکار و نهان

هران چیز کز راه بیداد دید

بر آن بوم و بر کان نه آباد دید

به نیکی بیست از همه دست بد

چنانک از ره هوشیاران سزد

بیاراست گیتی بسان بهشت

به جای گیا سرو گلبن بکشت

(فردوسی ، ۱۳۹۰ : ۴۸) .

شاپور خطاب به هورمزد او را به نیکی کردن سفارش می کند :

بجز داد و نیکی مکن در جهان

پناه کهان باش و پشت مهان

به دینار کم ناز و بخشنده باش

همان داد ده باش و فرخنده باش

مزن بر کم آزار بانگ بلند

چو خواهی که بخت بود یارمند

همه پند من سر به سر یاد گیر چنان هم که من دارم از اردشیر

(فردوسی ، ۱۳۹۰ : ۱۳۳۸) .

سفارش های اردشیر به پسرش شاپور بعد از ۷۸ سال زندگی ، از بخش های خواندنی و عبرت آموز و اخلاقی شاهنامه است :

چو دین را بود پادشا پاسبان تو این هر دو را جز برادر مخوان

چو دین دار کین دارد از پادشا مخوان تا توانی ورا پارسا

هرآنکس که بر دادگر شهریار گشاید زبان مرد دینش مدار

چه گفت آن سخن گوی با آفرین که چون بنگری مغز دادست دین

سر تخت شاهی بپیچد سه کار نخستین ز بیدادگر شهریار

دگر آنک بی سود را برکشد ز مرد هنرمند سر درکشد

سه دیگر که با گنج خویشی کند به دینار کوشد که بیشی کند

به بخشندگی یاز و دین و خرد دروغ ایچ تا با تو برنگذرد

(فردوسی، ۱۳۹۰: ۱۲۲۹-۱۲۲۸)

بهرام هنگام پادشاهی ضمن سپاس از خداوند خطاب به بزرگان شیوه پادشاهی خود را تشریح کرد:

ز یزدان همی خواستم تاکنون که باشد به خوبی مرا رهنمون

که تا هرچ با مردمان کرد شاه بشویم ما جان و دل زان گناه

به کام دل زبردستان منم بر آیین یزدان پرستان منم

شبان باشم و زبردستان رمه تن آسانی و داد جویم همه

منش هست و فرهنگ و رای و هنر ندارد هنر شاه بیدادگر

لثیمی و کژی ز بیچارگیست به بیدادگر بر نباید گریست

پدر بر پدر پادشاهی مراست خردمندی و نیکخواهی مراست

(فردوسی، ۱۳۹۰: ۱۳۰۷ - ۱۳۰۶)

داستان مهمان شدن بهرام گور در خانه زن و مرد روستایی و خیال بدی که در سر خسرو افتاد از آن حکایت های بسیار عبرت آموز و اخلاقی است که حتی گمان بد پادشاه شیر گاو را کاهش می دهد:

چنین گفت با شوی کای کدخدای دل شاه گیتی دگر شد به رای

ستمکاره شد شهریار جهان دلش دوش پیچان شد اندر نهان

بدو گفت شوی از چه گویی همی به فال بد اندر چه جویی همی

چنین گفت زن کای گرانمایه شوی مرا بیهده نیست این گفت و گوی

چو بیدادگر شد جهاندار شاه ز گردون نتابد بیایست ماه

به پستانها در شود شیر خشک نبودی به نافه درون نیز مشک

زنا و ربا آشکارا شود دل نرم چون سنگ خارا شود

به دشت اندرون گرگ ، مردم خورد خردمند بگریزد از بی خرد

موبدی به نام رادوی بعد از متوجه شدن قصد ماهوی در کشتن یزدگرد ، با ارج و قُرب خواندن مقام پادشاهی و همردیف آوردن آن با نام پیامبر، ماهوی را از این بد اندیشی برحذر می دارد :

چنان دان که شاهی و پیغمبری دو گوهر بود در یک انگشتری

ازین دو یکی را همی بشکنی روان و خرد را به پا افگنی

نگر تا چه گویی بهره‌یز ازین مشو بد گمان با جهان آفرین

(فردوسی، ۱۳۹۰: ۱۸۸۱)

حکومت و حکمران در نگاه مولوی :

در مورد مولوی سخن بسیار فراوان است «مولوی حدود ۲۷۰ سال بعد از فردوسی کتابش را پدید می آورد. در این ۲۷۰ سال آنقدر ایران تغییر کرده که او نمی توانسته از آنچه دیده و از آنچه جامعه زمان خود دریافت کرده تجاوز کند... در دوره مولوی با آمدن غزنوی ها و سلجوقی ها و بعد

خوارزمشاهی ها، اوضاع طوری جلو برده شده که خواه ناخواه کشور به دست مغول بیفتد، برای اینکه سوء سیاست ها، سوء اداره ها و سوء برداشت ها شرایط را آماده کرده برای اینکه قومی مانند مغول جرأت کند به کشور بزرگی مثل ایران بتازد» (اسلامی ندوشن، ۱۳۹۴: ۴۸).

با توجه به اینکه مولانا از ریزترین مسائل اجتماع نیز غافل نبوده و با زبان مردم کوچه و بازار بیگانه نبوده است به همین دلیل رعایت ادب را در برخی از حکایت هایش ندارد. «مولوی» گاهی از پیش پا افتاده ترین مسائل و حتی گاه مستهجن حرف می زند، زیرا ریشه حرف ها در خاک است و با مسائل روزمره سروکار دارد. با این حال، نتیجه گیری همیشه به طرف بالا و به طرف فضا است و هیچ کتاب دیگری را نمی شناسیم که اینقدر بُعد فضایی داشته باشد و بخواهد انسان را از جای خودش بکند» (اسلامی ندوشن، ۱۳۹۴: ۵۵).

مثنوی علی رغم عرفانی بودنش به نوعی کتاب تعلیمی و اخلاقی است که با زبان و فرهنگ مردم کوچه و بازار است و چنان دقیق و باریک بینی خاصی بیان شده است که مستند سازی با سالها تجربه و مطالعه در حوزه روانشناسی و جامعه شناسی، دوربین در دست گرفته و به ساخت مستند پرداخته است. در مثنوی به نظر می رسد حاکم به عنوان ولی بر جنبه مادی و معنوی جامعه ولایت و سروری دارد و لذا مطابق با اندیشه های حاکم اسلامی است:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود و آن علی مولا نهاد

گفت هر کاو را منم مولا و دوست ابن عم من علی مولای اوست

کیست مولا آنکه آزادت کند بند رقیّت ز پایت بر کند

چون به آزادی نبوت هادیست مؤمنان را ز انبیا آزادی است

(مولوی، ۱۳۸۵: ۱۱۰۵)

مولانا فیه ما فیه را با حدیثی از حضرت رسول (ص) شروع کرده است که «شَرُّ الْعُلَمَاءِ مَنْ زَارَ الْأَمْرَاءَ وَ ...» و این نوع نگاه مولوی به حکومت است. «حکومت در لغت به معنای فعالیت یا فرایند اداره کردن است ژان ژاک روسو، حکومت را هیأتی واسط می داند که در جهت استقرار وسیله ارتباط

بین حاکم و تبعه او برقرار شده و مسئول تعبیه قوانین و تأمین آزادی سیاسی و مدنی است» (خاتمی، ۱۳۸۸: ۳۹).

گروهی از صاحب نظران اعتقاد دارند که اگر قدرت انباشته شود، زشتی های اخلاقی را به همراه دارد و عدالت حاکم نمی تواند مانع از فساد شود و لذا به جای داشتن حاکم عادل نیازمند ساختار عادلانه هستیم تا بتواند مانع از مفسده قدرت باشد. «آنچه از ابیات مثنوی که برگرفته از معارف اسلامی است بر می آید این است که مولانا نیز مانند دیگر عالمان دینی و اغلب مشایخ عرفانی، حکومت مطلق را از آن باری تعالی می داند که بنا به مصلحت و حکمت آن را به پیامبران که نائبان بر حق اویند، واگذار کرده است:

چون خدا اندر نیاید در عیان نایب حق آند این پیغمبران

نه غلط گفتم که نایب با منوب گر دو پنداری قبیح آید نه خوب

(مولوی، ۱۳۸۵: ۳۳)

(خاتمی، ۱۳۸۸: ۴۲)

« مولانا در نگرشی دیگر از ارزیابی ریاست، شاهان و قدرتمندان را به جنازه هایی تشبیه می کند که سنگینی آن ها بر دوش مردم تحمیل می شوند» (رحمدل، ۱۳۸۴: ۶۰).

چون بیبوستی بدان ای زینهار چند نالی در ندامت زار زار

نام میری و وزیری و شهی در نهانش مرگ و درد و جان دهی

بنده باش و بر زمین رو چون سمند چون جنازه نه که بر گردن برند

(مثنوی، ۱۳۸۵: ۹۲۸).

جمله را حمّال خود خواهد کفور	چون سوار مرده آرنش به گور
بر جنازه هر که را بینی به خواب	فارس منصب شود عالی رکاب
زآنکه آن تابوت بر خلق است بار	بار بر خلقان فکندند این کبار
بارِ خود بر کس مننه بر خویش نه	سروری را کم طلب درویش به

(مولوی ، ۱۳۸۵ : ۹۲۸) .

پادشاهان را چنین عادت بود	این شنیده باشی ار یادت بود
دست چپشان پهلوانان ایستند	زآنکه دل پهلوی چپ باشد به بند
مُشرف و اهل قلم بر دست راست	زآنکه علم خط و ثبت این دست راست
صوفیان را پیش رو موضع دهند	کآینه جان اند و ز آینه به اند

(مولوی ، ۱۳۸۵ : ۱۴۱) .

رابطه مولانا با سلاطین که بعضا از مریدان ایشان بودند، نه از روی تملق و دست‌بوسی بل بر اساس یک سنجش عقلانی و اقتدارمابانه بوده است. با این‌که مولانا انسانی متواضع و فروتن بود اما با اهل حکومت و سلاطین زاده‌ها رفتار و نگاه از بالا به پایین داشت. گفته‌اند زمانی که اشخاصی چون معین‌الدین پروانه از حکام وقت به دیدن مولانا می‌آمد، گاهی او را معطل می‌گذاشت و حتی گاهی جواب رد ملاقات به او می‌داد. مولانا در ارتباط به حدیث الناس علی دین ملوکهم می‌گوید:

زآنکه لطف شاهِ خوبِ با خبر / کرده بود اندر همه ارکان اثر

خوی شاهان در رعیت جا کند / چرخ اخضر خاک را خضرا کند

شه چو حوضی دان و هر سولوله‌ها / وز همه آب روان چون دولها

(مولوی ، ۱۳۸۵ : ۱۲۷).

آبِ روحِ شاه اگر شیرین بود / جمله جوها پر ز آب خوش شود

که رعیت دین شه دارند و بس / این چنین فرمود سلطانِ عبس

(مولوی ، ۱۳۸۵ : ۷۲۴).

شاه را باید که باشد خویِ ربّ / رحمت او سبق دارد بر غضب

(مولوی ، ۱۳۸۵ : ۶۵۶).

شاه آن باشد که از خود شه بود / نه به مخزنها و لشکر شه شود
تا بماند شاهي او سرمدی / همچو عزّ مَلکِ دین احمدی

(مولوی ، ۱۳۸۵ : ۳۱۱).

از اشعار رندانهٔ مولانا در باب حکومت و شیوه حکمرانی حاکمان :

چون که حکم اندر کف زندان بود

لاجرم ذاللتون در زندان بود...

چون قلم در دست غذارى بود

بى گمان منصور بر دارى بود

چون سفیهان راست این کار و کیا

لازم آمد یقتلون الانبیا...

یوسفان از مکر اخوان در چه اند

کز حسد یوسف به گرگان
می دهند

(مولوی، ۱۳۸۵ : ۲۳۶-۲۳۵).

حکومت و حکمران در نگاه سعدی :

«سعدی آگاه ترین و اجتماعی ترین شاعر زبان فارسی در تمام دوره های سده های میانه است، تأثیر افکار و آثار او از زمان خود شاعر تا قرن بیستم در جامعه و فرهنگ و ادب کشور بسیار گسترده و ژرف بوده است؛ تا آنجا که بجز فردوسی و مولوی و حافظ هیچ شاعر بزرگ دیگری را در این مورد نمیتوان با او قابل مقایسه داشت» (ترابی، ۱۳۷۶: ۱۳۳). سعدی به سبب سفرهای طولانی و تدریس و تحصیل از جایگاه ممتازی در جامعه برخوردار بود و علی رغم اینکه در دربار رفت و آمد داشت و پادشاهان و امیران را مدح می کرد اما آنچنان صلاحیتی در کلام اوست که هرگز آزاد منشی اش را از دست نمی دهد. «[سعدی] البته سنت شاعران را که در مدح مبالغه و خاکساری و فروتنی را ادب می دانست از یاد نمی برد اما گستاخی و بی پروایی کم نظیری که در نصیحت او بود او را نزد اهل جاه و حشمت همواره موقر و موجه جلوه می داد» (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۲۰۴).

برای دریافت بهتر اشعار سعدی و نوع تفکر وی باید جامعه عصر سعدی را به خوبی شناخت و در آن صورت است که قضاوت منصفانه ای خواهیم داشت: «جامعه عصر سعدی جامعه ای دینی است؛ سنجه خوب و بد امور، شریعت است و بدین جهت تقریباً همه گفتمان های رایج در چنین جامعه ای با گفتمان دینی و شرعی رابطه دارند. از آن جا که جهان نگری سعدی، جهان نگری ای عاشقانه است، مفاهیم شرعی و دینی نیز بر بابت عاشقانه غزل او نقش پذیرفته اند» (طهماسبی، ۱۳۹۵: ۲۰۰).

سعدی به معنای واقعی کلمه سیاستمدار جامعه شناسی بود که جامعه خود را با همه زشت و زیبایی هایش می شناخت و دو اثر واقعی و ایده آل (گلستان و بوستان) را پدید آورد. «چه بسیار نکته ها و

اندیشه های بوستان که در لابلای سطرهای حکایت های گلستان احساس می شود و یا از فحوای کلام متبادر می شود، البته با این تفاوت که آنچه در بوستان رنگ آرمان اخلاقی دارد، در گلستان حقانیت یا بطلان خود را در کوره آزمون زندگانی می یابد» (عبادیان، ۱۳۷۸: ۵۴).

سعدی یک معلم اخلاق است و هرگز از ظالم حمایت نمی کند اگر در جایی از صبر و بردباری سخن می گوید و اشاره به این دارد که آدم عاقل مشت به سندان نمی کوبد، از روی خیرخواهی و تجربه است. «جامعه ای که در آثار سعدی وصف شده مقهور و مرعوب نیست و مردمانش در مقابل دولت حاکم، برده وار و مطیع و منقاد نیستند... گرچه سعدی هیچ گاه علناً طغیان و انقلاب رعیت را تجویز نمی کند، ولی هیچ وقت نیز بر خلاف روال کلی اندرزنانه ها، سرسپرده قدرتمندان نیست و عامیان را به خاطر قیامشان در برابر زور گویان تقبیح نمی کند» (امانت، ۱۳۷۹: ۲۰۱).

«جای گلستان سعدی در فلسفه حکومت و مدیّت این است که نبض مصلحت اندیشی سیاسی و نسبیّت نگری اجتماعی که روح زمان و جوب آن را مطرح کرده بود، دریافت و ضرورت عملی آن را نشان داد» (عبادیان، ۱۳۷۸: ۵۸). هرگز فراموش نمی کنیم که سعدی آن قوت روح و نیروی ایمان را دارا بوده است که به پادشاه مستبدی بگوید:

به نوبتند ملوک اندر این سپنج سرای کنون که نوبت تست ای ملک به عدل گرای

یکی از مهمترین ویژگی حاکمان ثبات در رفتار و خلق و خوی است: «سیاستمدارانی تواناتر و برای کشور خود سودمندتر می شوند که بهره کافی از منحنی خلقی داشته، با استحکام اراده و بدون تقاطع و اصطکاک، راه خود را در مشکلات با سیر هموار منحنی پیدا می کنند» (دشتی، ۱۳۹۰: ۴۵).

سعدی از جمله شعرايي است که به خاطر مردم‌داری و اصلاح امور با حکما ارتباط داشته است و هیچگاه منافع صرف شخصی مطرح نبوده است: «با سابقه ای که از اخلاق و روح بزرگ سعدی در دست هست به طور قطع می توان گفت هیچ گاه برای جلب نفع و رسیدن به مکتب، امرا را مدح نکرده است. باعث وی یا امور سیاسی و اجتماعی و یا اخلاقی بوده است.» (دشتی، ۱۳۹۰: ۲۴۴). نصایح و مشورت های سعدی از عالمانه ترین مشورت هاست که در کمال شجاعت بیان شده است: سعدی از حکمرانان می خواهد که عادل باشند، و البته در این مقام، تنها به نیک نفسی آنان امیدوار نمی شود و می کوشد آنان را با تهدید به عذاب آن جهانی، و شورشهای سهمگین مردم، به نیکی و صراط مستقیم وادارد:

مورچگان را چو بود اتفاق

شیر ژبان را بدراند پوست

O

O

(زند، ۱۳۵۱: ۱۵۴).

از نکات شنیدنی و خواندنی و جالب در مورد محققانی که در مورد سعدی قلم زده اند که تعدادشان هم بسیار زیاد است، قریب به اتفاق او را علی رغم همه سخنان ضد و نقیصی که ممکن است داشته باشد به تمام و کمال تأیید می کنند و در واقع حدّ سخندانی را همان می دانند. امروز به یقین سعدی میزان و ترازوی سخن فارسی است و اگر کسی می خواهد عیار کلامش را مشخص کند باید با سنگ محک کلام شیخ اجل مشخص کند. اسلامی ندوشن حتی مدایح سعدی را می ستاید و آن را جهان بینی سعدی می خواند: «این مدایح جزو جهان بینی او [سعدی] و خصلت آرام بخش اوست، زیرا هم می خواهد حکام را به راه بیاورد، و هم راهی به نزد آنان داشته باشد که بتواند واسطه ای میان مردم محروم و آنان قرار گیرد (اسلامی ندوشن، ۱۳۹۴: ۱۱۱). در اظهار نظر در باره سعدی به نقش بسیار پر اهمیت حاکمان در آن عصر باید توجه داشت: «سعدی در دوره ای زندگی می کرده که سرنوشت مردم به یک حاکم یا چند کارگزار بستگی داشته، و او در واقع زبان مردم بی پناه بوده و از این حاکمان می خواسته که انسان تر باشند؛ و البته، چنانکه اشاره کردیم، سعدی ستایش به آن معنا نداشته» (اسلامی ندوشن، ۱۳۹۴: ۱۲۳). شجاعت سعدی در مواعظ و سخن با حاکمان مثال زدنی است: «از جمله سجایای اخلاقی سعدی که آن را در کمتر شاعر و نویسنده ای می توان یافت، شهامت او در بیان حقایق و لحن عتاب آمیزش در برابر حاکمان و قدرتمندان زمان و دنیا داران از خدا بی خبر و زاهد نماهای بی است» (رزمجو، ۱۳۶۹: ۱۴۷).

گزند کسانش نباید پسند که ترسد که در مُلکش آید گزند

وگر در سرشت وی این خوی نیست در آن کشور آسودگی بوی نیست

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۳۹).

به امید نیکی و بیم بدی

طبیعت شود مرد را بخردی

در اقلیم و مُلکش بنه یافتی

گر این هر دو در پادشه یافتی

که بخشایش آرد بر امیدوار

به امید بخشایش کردگار

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۳۹).

چو حاکم به فرمان داور بود

خدایش نگهبان و یاور بود

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۳۸).

نصایح انوشیروان به هرمز در لحظات پایان زندگی و هنگام جان دادن درس عبرتی برای همه حاکمان و حتی مردمان است اگر عبرت پذیری باشد:

نمرد آنکه ماند پس از وی به جای

پل و خانی و خان و مهمان سرای

هر آن کاو نماند از پشش یادگار

درخت وجودش نیاورد بار

و گر رفت و آثار خیرش نماند

نشاید پس مرگش الحمد خواند

چو خواهی که نامت بود جاودان

مکن نام نیک بزرگان نهان

همین نقش بر خوان پس از عهد خویش

که دیدی پس از عهد شاهان پیش

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۴۲).

پادشه، پاسبان درویش است

گرچه رامش به فر دولت اوست

گوسپند از برای چوپان نیست

بلکه چوپان برای خدمت اوست

(سعدی، ۱۳۸۷ : ۲۷).

از زبان انوشیروان به سلاطین اندرز می‌دهد:

که خاطر نگه دار درویش باش

نه در بند آسایش خویش باش

نیاساید اندر دیار تو کس

چو آسایش خویش جویی و بس

نیاید به نزدیک دانا پسند

شبان خفته و گرگ در گوسفند

برو پاس درویش محتاج دار

که شاه از رعیت بود تاج دار

(سعدی، ۱۳۸۷ : ۱۳۹).

نگاه سعدی به جاسوسان خارجی، نظیر آموزش‌های قوی‌ترین سیستم‌های پلیسی دنیای امروز است:

غریبی که پر فتنه باشد سرش

میازار و بیرون کن از کشورش

وگر پارسی باشدش زاد بوم

به صنعاش مفرست و سقلاب و روم

هم آنجا امانش مده تا به چاشت

نشاید بلا بر دگر کس گماشت

که گویند بر گشته باد آن زمین

کزو مردم آیند بیرون چنین

(سعدی، ۱۳۸۷ : ۱۴۱-۱۴۰).

پرسش انکاری سعدی از پادشاه، مثل پتکی ویرانگر بر سر او فرود می آید که آیا می دانی آن همه شکوه و عظمت شاهان اثری از آن نیست؛ بی گمان نمی دانی، چون اگر می دانستی چنین روشی را پیش نمی گرفتی.

خبر داری از خسروان عجم که کردند بر زیر دستان ستم

نه آن شوکت و پادشایی بماند نه آن ظلم بر روستایی بماند

(سعدی، ۱۳۸۷، ۱۵۵ : ۱۵۵).

سعدی درقصیده‌ای که در مدح «انکیانو» دارد می‌گوید:

هیچ می‌دانی خرد به یا روان من بگویم گر بداری استوار

آدمی را عقل باید در بدن ورنه جان در کالبد دارد حمار

ملک بانان را نشاید روز و شب گاهی اندر خمر و گاهی در خمار

(سعدی، ۱۳۸۷، ۶۳۷ : ۶۳۷).

پندهایی از زبان پدر به هرمز و نصیحت پدر به شیرویه نیز به منزله‌ی زمینه و طرحی است برای پدید آوردن چنین داد‌پیشگی و دنیایی:

شنیدم که در وقت نزع روان به هرمز چنین گفت نوشیروان

که خاطر نگه دار درویش باش نه در بند آسایش خویش باش...

بر آن باش تا هرچه نیت کنی نظر در صلاح رعیت کنی

الا تا نیچی سر از عدل و رأی

که مردم ز دست نیچند پای

گریزد رعیت ز بیدادگر

کند نام زشتش به گیتی سمر

از آن بهره ور تر در آفاق کیست

که در مُلک رانی به انصاف زیست

(سعدی، ۱۳۸۷ : ۱۳۹).

شنیدم که فرماندهی دادگر

قبا داشتی هر دو روی آستر

یکی گفتش ای خسروی نیک روز

ز دیبای چینی قبایی بدوز

بگفت این قدر ستر و آسایش است

وز این بگذری زیب و آرایش است

(سعدی، ۱۳۸۷ : ۱۴۸).

و یا در حکایت عمر بن عبدالعزیز که در خشکسالی، نگین گران بهای انگشتری خود را فروخت و بهایش را به درویش و مسکین و محتاج داد و در تمجید از او می گوید :

یکی از بزرگان اهل تمیز

حکایت کند ز ابن عبدالعزیز

که بودش نگینی در انگشتری

فرو مانده در قیمتش جوهری...

قضا را در آمد یکی خشک سال

که شد بدر سیمای مردم هلال...

بفرمود و بفروختندش به سیم

که رحم آمدش بر غریب و یتیم

به یک هفته نقدش به تاراج داد

به درویش و مسکین و محتاج داد...

(سعدی، ۱۳۸۷ : ۱۵۰).

در کتاب نصیحه الملوک نیز سخنانی در مورد عدل ذکر شده از جمله: در مورد رعایت حال سپاهیان که در نهج البلاغه آمده است در دنیای امروز هم کشورهای پیشرفته به آن عمل می کنند:

سپاهی که کارش نباشد به برگ

چرا دل نهد روز هیجا به مرگ

کنون دست مردان جنگی ببوس

نه آنکه که دشمن فرو کوفت کوس

نواحی ملک از کف بد سگال

به لشگر نگه دار و لشگر بمال

ملک را بود بر عدو دست چیر

چون لشگر دل آسوده باشند و سیر

بهای سر خویشان می خورد

نه انصاف باشد که سختی برد

چو دارند گنج از سپاهی دریغ

دریغ آیدش دست بردن به تیغ

چه مردی کند در صف کارزار

که دستش تهی باشد و کار، زار

(سعدی، ۱۳۸۷ : ۱۷۱).

شهی که پاس رعیت نگاه میدارد

حلال باد خراجش که مزد چوپانیست

و گرنه راعی خلقت زهرمارش باد

که هر چه می خورد او جزیت
مسلماننست

(سعدی، ۱۳۸۷: ۷۲۵)

خطاب حاکم عادل مثال بارانست

چه در حدیقه سلطان چه بر کنیسه عام

اگر رعایت خلقت منصف همه باش

نه مال زید حلالست و خون عمرو حرام

(سعدی، ۱۳۸۷: ۷۴۲)

سعدی در بارهٔ زیاده خواهی حاکمان میگوید: ده درویش در گلیمی بخشبند و دو پادشاه در اقلیمی نگنجد.

نیم نانی گر خورد مرد خدا

بذل درویشان کند نیمه دگر

ملک اقلیمی بگیرد پادشاه

همچنان در بند اقلیمی دگر

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۰)

سعدی یکی از نشانه های حاکم با لیاقت را کم آزاری و احترام به بزرگان میداند:

بزرگش نخواهند اهلِ خرد

که نامِ بزرگان بزشتی برد

(سعدی، ۱۳۸۷: ۳۲)

مُلک از خردمندان جمال گیرد و دین از پرهیزگاران کمال یابد. پادشاهان به صحبت خردمندان از آن محتاجترند که خردمندان به قربت پادشاهان.

پندی اگر بشنوی ای پادشاه

در همه عالم به از این پند نیست

جز به خردمند مفرما عمل

گر چه عمل کار خردمند نیست

(سعدی، ۱۳۸۷: ۱۰۸)

حکومت و حکمران در نگاه حافظ:

مرتضی مطهری در کتاب تماشاگه راز با تجلیل از مقام و جایگاه والای حافظ و اظهار نظرهای ناصوابی که در آن عصر از سوی برخی انجام گرفته بود؛ میگوید: «به راستی کیست این مرد عجیب که با اینهمه، حتی در خانه قشری ترین مردم این دیار نیز کتابش را با قرآن و مثنوی در یک طاقچه می نهند، بی طهارت دست بسویش نمی برند و چون بدست گرفتند همچون کتاب آسمانی می بوسند و به پیشانی می گذارند، سروش غییش می دانند و سرنوشت اعمال و افعال خود را تمام بدو می سپارند؟ کیست این مرد «کافر» که چنین به حرمت در صف اولیاء الهی اش می نشانند؟» (مطهری، ۱۳۶۸: ۶).

حافظ در یک دوره تاریخی خاصی زندگی میکند، زهد فروشی وریا، در این دوران رونق خاصی داشت و لذا از ابزار ایهام و طنز به مبارزه با ریاکاران بر می خیزد: «هنرمندی مثل حافظ وقتی که رند و نابغه هم باشد، به حکم عقل و تجربه و عرف، در عصری به آن بیرحمی و تیرگی باید ابتدا پروای جان و سرخویش و سپس پروای هنر و گوهر خویش را داشته باشد، حافظ برای خود وظیفه هنری و سپس تا حدودی اخلاقی قائل بوده است، نه نقش سیاسی، یا اصلاحگری سیاسی، بنده در جای دیگر (در مقدمه حافظ نامه) حافظ را مصلح اجتماعی خوانده ام؛ اصلاحگریهای او زندگی آموزی، امید بخشی، و مبارزه بی امان و بی پایان با زهد فروشی، و ریا و عوامفریبی است» (خرمشاهی، ۱۳۸۴: ۶۳).

دکتر قاسم غنی در مورد تاریخ این عصر می گوید: «امیر مبارزالدین محمد مردی بود بسیار سانس و مدبر و شجاع و متهور و پر جد و جهد و قوی الاراده، خونریز و سفاک و حریص بر جهانگیری در امر دین اهل قشر و بسیار ظاهر پرست و ریاکار و متظاهر بدینداری به این معنی که زهد فروشی و ریا را که در این قرن بازاریش رواج کاملی داشت یکی از وسائل پیشرفت کار خود قرار داده بود» (۱۳۷۵: ۱۷۲). تعریف دکتر اسلامی ندوشن هم شنیدنی است که: «حرف حافظ تمام نشدنی است، برای اینکه حرف این مردم است. حرف گذشته دور و دراز یک کشور، حافظ فشرده کل تاریخ را در این مجموعه نسبتاً کم حجم جای داده، که یکی از عجایب است» (اسلامی ندوشن، ۱۳۹۴: ۱۸۳).

استاد سیروس شمیسا از شگفت‌انگیزی این دوران می‌گوید: «عصر حافظ، عصر عجیبی است، همه، حتی متدینان مشغول عیش و عشرت و باده‌نوشی بودند. آثار سعدی هم همین وضع را نشان می‌دهد (مثلاً داستان قاضی همدان در باب پنجم گلستان). متعصبی چون امیر مبارزالدین تا سنّ چهل سالگی به باده‌نوشی مشتهر بود. متعصب دیگر چون امیر تیمور از فرط باده‌خواری در گذشت. او جوهر (عرق) مینوشید. شاه شجاع هم به همین منوال درگذشت» (شمیسا، ۱۳۸۸: ۸۴).

مدح در شعر حافظ نیز با زبانی متفاوت و همراه با آگاهی بخشی برای حاکم بوده است: «در دیوان حافظ ۱۲۳ مورد اشاره به شاه شده که ۷۰ مورد آن صریحاً و یا با قرائن موکده ممدوح مشخص است و پنجاه و سه مورد معلوم نیست که ممدوح کدام پادشاه است» (غنی، ۱۳۷۵: ۳۵۵).

شعر حافظ علی‌رغم اینکه در قالب غزل سروده شده و در این قالب کمتر توان گزارش و شرح حال تاریخی است؛ اما حافظ با توانایی بالایی که داشته است مثل یک مورخ تیزبین به شرح حال اوضاع نابسامان دوره حیات خود پرداخته است: «حافظ، آشفتگی اوضاع و نابسامانی حکومت و ستم‌مداری سلطه‌جویان این عصر را دقیق‌تر و گویا‌تر از هر مورخی در این غزل بیان داشته است» (روح‌الامینی، ۱۳۷۹: ۱۲۱-۱۲۰).

مدح در شعر حافظ نیز با زبانی متفاوت و همراه با آگاهی بخشی برای حاکم بوده است: «در دیوان حافظ ۱۲۳ مورد اشاره به شاه شده که ۷۰ مورد آن صریحاً و یا با قرائن موکده ممدوح مشخص است و پنجاه و سه مورد معلوم نیست که ممدوح کدام پادشاه است» (غنی، ۱۳۷۵: ۳۵۵).

دو یار زیرک و از باده‌کهن دومی / فراغتی و کتابی و گوشه‌چمنی

من این مقام به دنیا و آخرت ندهم / اگر چه در پی ام افتند هر دم انجمنی

هر آن که کنج قناعت به کنج دنیا داد / فروخت یوسف مصری به کمترین ثمنی

بیا که رونق این کارخانه کم نشود / به زهد همچو تویی یا به فسق همچو منی

ز تندباد حوادث نمی‌توان دیدن در این چمن که گلی بوده است یا سمنی

ببین در آینه جام نقش بندی غیب که کس به یاد ندارد چنین عجب زمنی

از این سموم که بر طرف بوستان بگذشت عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی

به صبر کوش تو ای دل که حق رها نکند چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی

مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ کجاست فکر حکیمی و رای برهمنی

(حافظ، ۱۳۶۶ : ۶۵۰)

«نام و موقعیت اجتماعی وزیران، که در دستگاه پادشاهان صاحب قدرت بودند، در دیوان حافظ به مناسبت های مختلف آمده است. از آنجا که وزیران مقام و موقعیت خود را، معمولاً در سایهٔ درایت و کاردانی به دست می آوردند و به قشرهای دیگر جامعه بیشتر نزدیک می شدند، نقش اجتماعی آنان در ادبیات فارسی و نیز در دیوان حافظ، دقیق تر است» (روح الامینی، ۱۳۷۹ : ۱۲۱) .

یارب این نو دولتان با خر خودشان نشان کاین همه ناز از غلام ترک واستر می کنند

(حافظ، ۱۳۶۶ : ۲۷۰)

از عدالت نبود دور گرش پرسد حال پادشاهی که به همسایه گدائی دارد

(حافظ، ۱۳۶۶ : ۱۶۶)

شاه را په بود از طاعت صد ساله و زهد قدر یک ساعته عمری که در او داد کند

(حافظ، ۱۳۶۶: ۲۵۶)

نور ز خورشید جوی ، بو که بر آید

صحبّت حکامِ ظلمتِ شبِ یلداست

(حافظ، ۱۳۶۶: ۳۱۴)

عرصه شطرنج رندان را مجال شاه نیست

تا چه بازی رخ نماید؟ بیدقی خواهیم راند

(حافظ، ۱۳۶۶: ۹۹)

با پادشه بگو که روزی مقدر است

ما آبروی فقرو قناعت نمی بریم

(حافظ، ۱۳۶۶: ۵۷)

فراغت باشد از شاه و وزیرم

خوشا آن دم کز استغناهی مستی

(حافظ، ۱۳۶۶: ۴۵۱)

گفت بر هر خوان که بنشستم خدا رزاق بود

بر در شاهم گدائی نکته ای در کار کرد

(حافظ، ۱۳۶۶: ۲۸۰)

گنج زر گر نبود کُنج قناعت باقی است

آنکه آن داد به شاهان به گدایان این داد

o

(حافظ، ۱۳۶۶: ۱۵۲)

ما مُلک عافیت نه به لشکر گرفته ایم

ما تختِ سلطنت نه به بازو نهاده ایم

(حافظ، ۱۳۶۶: ۴۹۷)

راستی خاتم فیروزه بواسحاقی

خوش درخشید ولی دولتِ مستعجل بود

(حافظ، ۱۳۶۶: ۲۸۲)

دولتی را که نباشد غم از آسیبِ زوال

بی تکلف بشنو دولت درویشان است

(حافظ، ۱۳۶۶: ۷۰)

نظر بر قرعه توفیق و یمن دولت شاهست

بده کام دل حافظ که فالِ بختیاران زد

(حافظ، ۱۳۶۶: ۲۰۷)

نتیجه گیری:

مجموعه آثار ادبی شاعران و نویسندگان کشورمان کاملترین شیوه های زندگی در همه زمینه ها را ارائه می دهند. دقت نظر، درایت، تیزبینی و هنرمندی این شاعران آنچنان اعجاب انگیز بود که گویی چندین گروه بسیار حرفه ای و مستند ساز، سالها در مورد موضوعی از مسائل زندگی در حال تحقیق و گزارش و تهیه مستند هستند. و این در حالی بود که شاعر داستان و قصه اش را در یک مصراع آورده بود. وقتی در آثار این بزرگان تامل می کنیم؛ می بینیم گاهی یک بیت، یک حکایت کوتاه و یا یک غزل می تواند باعث شکل گیری یک داستان بلند یا فیلمنامه باشد. این چهار نام آور ادب فارسی هر کدام با زبان و کلام خود اوضاع آن عصر و محیط اجتماعی و جغرافیایی را به تصویر کشیده اند و بی گمان با توجه به جایگاهی که در بین مردم داشتند در ارتقاء سطح فرهنگی و اجتماعی و نحوه حکومت حاکمان عصر خویش بسیار مفید و تاثیر گذار بوده اند. بطور کلی یافته های این پژوهش نشان داد که شاعران و هنرمندان هر کدام به زبان خاص خود و در قالب شعری مختص دوره خود، تلاش داشته اند تا چراغ راه حاکمان و زبان گویای مردم عصر خویش باشند بطوری که این یافته ها می تواند کماکان اعتباری در عصر حاضر داشته و به جهت استفاده حکمرانان مورد استفاده و مستند واقع گردند.

کتابنامه:

- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۹۴)، **چهارسخنگوی وجدان ایران** (فردوسی، مولوی، حافظ، سعدی). تهران: نشر قطره.
- امانت، عباس (۱۳۷۹)، «بر طاق ایوان فریدون نقش دولت و رعیت در دیده سعدی». **سعدی شناسی**، سال ۱۳۷۹، دفتر ۳.
- براهنی، رضا (۱۳۶۳)، **تاریخ مذکر- فرهنگ حاکم و فرهنگ محکوم**. نشر اول، چ ۱، تهران. پارسانسب، محمد (۱۳۹۲)، **جامعه شناسی ادبیات فارسی**. ج ۳. تهران: سمت.
- تاج الدینی، علی (۱۳۹۰)، **حکمت، هنر و زیبایی: مبانی هنر اسلامی و ادبیات عرفانی از دیدگاه استاد شهید مرتضی مطهری**. تهران: نماد اندیشه.
- ترابی، علی اکبر (۱۳۷۹)، **جامعه شناسی هنر و ادبیات: مثلث هنر**. چ ۱، تبریز: انتشارات فروغ آزادی.
- ترابی، علی اکبر (۱۳۷۶)، **جامعه شناسی ادبیات**. تبریز: انتشارات فروغ آزادی.
- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد (۱۳۶۶)، **دیوان غزلیات**. بکوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ ۱، تهران: صیفی علیشاه.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۱)، **سخن های دیرینه، سی گفتار درباره‌ی فردوسی و شاهنامه**. بکوشش علی دهباشی. تهران: نشر افکار.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۷۸)، **حافظ**. چ ۳، تهران: انتشارات طرح نو.
- خرمشاهی، بهاء‌الدین (۱۳۸۴)، **ذهن و زبان حافظ**. تهران: نشرناهدی.
- دشتی، علی (۱۳۹۰). **قلمرو سعدی**. زیر نظر مهدی ماحوزی، تهران: زوار.
- رحمدل، غلامرضا (۱۳۸۴)، «نگاهی به ساختار اجتماعی اندیشه مولوی در مثنوی». **مجله‌ی علوم و انسانی دانشگاه شیراز**، دوره ۲۲، شماره ۱، بهار ۱۳۸۴.
- رزمجو، حسین (۱۳۶۹)، **شعر کهن فارسی در ترازوی نقد اخلاق اسلامی**. مشهد: مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
- روح الا مینی، محمود (۱۳۷۷ الف)، **زمینه‌ی فرهنگ شناسی**. تهران: عطار.

- ریپکا، یان (۱۳۸۳)، **تاریخ ادبیات ایران**. ترجمه‌ی ابوالقاسم سری. تهران: سخن.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۳)، **سیری در شعر فارسی**. تهران: نوین.
- زند، میخائیل (۱۳۵۱)، **نور و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران**. ترجمه‌ی اسدپور، پیران فر. تهران: پیام.
- سعدی شیرازی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۸۷)، **کلیات سعدی**، مقدمه و شرح حال از محمد علی فروغی (ذکاءالملک). چ ۲، تهران: انتشارات بهزاد
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۲)، **مفلس کیمیا فروش (نقد و تحلیل شعر انوری)**. تهران: انتشارات سخن.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۲)، **صورخیال در شعر فارسی**. تهران: آگاه
- شمیسا، سیروس (۱۳۹۶)، **شاه نامه ها**. چ ۱، تهران: انتشارات هرمس.
- شمیسا، سیروس (۱۳۸۸)، **یادداشت‌های حافظ**. نشر علمی ۱۳۸۸، چاپ اول.
- صیפורی، بتول و توفیق‌یان فر، علی حسن. (۱۳۹۲)، «نگاهی جامعه‌شناختی به علل و آیین جنگ‌ها در شاهنامه فردوسی». **مجله‌ی مطالعات ایرانی**، دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال دوازدهم، شماره ۲۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۲.
- طهماسبی، فرهاد (۱۳۹۵)، **جامعه‌شناسی غزل**. چ ۱، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- عبادیان، محمود (۱۳۷۸)، «سعدی‌شناسی، زمینه‌های هومانیزم اجتماعی در آثار سعدی». **سعدی‌شناسی** دفتر دوم.
- غنی، قاسم (۱۳۷۵)، **تاریخ عصر حافظ**. چاپ هفتم ۱۳۷۵، تهران: زوار
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۰)، **شاهنامه بر اساس چاپ مسکو**. تهران: انتشارات هرمس.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۱۳)، «مقاله‌ی وطن پرستی فردوسی». **مجله‌ی مهر**، شماره ۵.
- کافی، مجید (۱۳۹۴)، **مدل اصلاح و راهکارهای گسترش سبک زندگی اسلامی**. **دوفصلنامه‌ی اسلام و علوم اجتماعی**. سال ۷، شماره‌ی ۱۴، پاییز و زمستان ۱۳۹۴.
- کتابی، احمد (۱۳۹۶)، **سعدی و مسائل اجتماعی**. چهارمقاله درباره مدارا، نوع دوستی، استبدادستیزی و اقتصاد. تهران: انتشارات اطلاعات.

گلدمن، لوسین (۱۳۷۶)، **جامعه، فرهنگ، ادبیات**. ترجمه‌ی محمد جعفر پوینده. چ ۱، تهران: چشمه.

مطهری، مرتضی (۱۳۶۸)، **عرفان حافظ (تماشگه راز)**. چ ۶، تهران: انتشارات صدرا.

مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد (۱۳۸۵)، **مثنوی معنوی**، به تصحیح رینولد انیکلسون. تهران:

هرمس.

نوذری، عزت‌الله (۱۳۷۶)، **تاریخ اجتماعی ایران: از آغاز تا مشروطیت**. ج ۱، چ ۱، تهران: انتشارات

خجسته.

یزدانپرست، حمید (۱۳۹۶)، **آتش پارسی، درنگی در روزگار، زندگی و اندیشه‌ی سعدی**. چ ۳، تهران:

انتشارات اطلاعات.



The history of government and governance from the perspective of Persian poetry (based on the poems of Ferdowsi, Rumi, Saadi and Hafez)

Alimohamad Jahani/ Ali Eshghi Sardehi/Abolghasem Amirahmadi

Abstract:

The poems of the great poets reflect the conditions of their time, and in the meantime, due to the closeness of the poets to the rulers, as well as being sympathetic to the people and coming from the body of the society, the behavior of the rulers and their type of government is clearly manifested in the works of the great poets of this land. Rulers have a significant impact on reforming or corrupting the society and, as a result, the lifestyle. Tyranny rule is an act of corrupting the lifestyle, and in order to reform the society, the government must be reformed. In the history of Iran's past government, the people were the herd and the ruler or the king was the shepherd, which is clearly evident in the hadiths of the elders. Another important point is that the power of a government comes from its popular support, and the ruler is actually the trustee of this valuable support, which he should be grateful. In this article, using the library method and using the works and documents of the discussed poets, including Ferdowsi, Rumi, Saadi and Hafez, as well as the works of prominent scholars who have addressed these great men of Persian literature, indicators of the history of government and governance were identified and be introduced. The results of this research showed that during the history of Persian poetry for more than a thousand years, each of the great poets in their own way played a role in reforming the affairs of society and influencing the positive governance of the rulers, so that in some cases, the course of history was changed.

Keywords: Government, Governance, Lifestyle, Persian poetry